

# روش قرآن در عرضه معارف اسلامی

آیت الله محمدی گیلانی

سازمندی بین قوانین اجتماعی و عبادات و معارف، و اسلوب بیانی قرآن، کلید همه معلومات کلی و جزئی حواس است \* نقل کلام معلم اول در این باره \* زیربنای معلومات، و تفاوت ادراکات \* القاء توحید بمعنای واقعی بقشر گرفتار حس، عنادانگیز است \* روش قرآن در عرضه معارف بگونه ای است که تصویر آن متناسب با سطح ادراک عاقله مردم است \* اسلوبهای تمثیلی و تشبیهی همراه با تنزیه و آیات محکمت، تضمین کننده هدایت است.

\* مقدمه سوم در بیان ضرورت متشابه در قرآن، شناخت مقصد قرآن است \* سبیل الله که حدود شخصت بار در قرآن آمده، استقرار حاکمیت قوانین اجتماعی عدل آفرین است \* تفسیر سبیل الله براه خلق، رقم مغلطه بر دفتر دانش زدن و سرحق باورق شعبده ملحق کردن است \* حاکمیت قوانین، مقدمه شکوفائی عبادات و عبادات وسیله شکوفائی حقائق معارف است \* علة العلل انحطاط مسلمین خلل در حاکمیت قوانین اجتماعی اسلام،

## رتال جامع علم انسانی

تعالی از ذات مقدمه و صفات جمال و جلال حضرتش و مراحل عود الی الله و معرفت معاد و مواقف یوم الحشر و حساب و کتاب و میزان و شفاعت و جنت و نار و ظهور سرائر و صور اعمال به تناسب آن نشئه و امثال اینها است.

عنصر دوم: عنصر عمل است که در بعد اجتماعی با جعل قوانین، معیشت انسان را بر اساس عدل اجتماعی استوار می کند و بدینوسیله او را از تشویش ضمیر در نابسامانی معیشت اجتماعی ضروری رهائی می بخشد و در بُعد نفسانی و سلوک باطن علاوه بر

مقدمه سوم: در بیان ضرورت متشابه در قرآن کریم شناخت مقصد قرآن کریم است: مقصد اساسی قرآن چنانکه خود متکراً اعلام میدارد: «قد جاءکم نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام...» و «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» همانا هدایت و ایصال انسان به لقاء الله تعالی است و جملگی بحثهای آن و مسائل تعلیم و تربیت و انذار و تیشیرش پیرامون همین مقصد دور می زند و این مقصد متقوم به دو عنصر است:

عنصر اول: عنصر علم و اعتقاد حق و معارف مربوط به مبدا

الزام به تحصیل مکارم اخلاق، با جعل احکام عبادی، ضمیر و قلب او را با صبغة انحصار به مبدء و معاد، متوجه می سازد، و با تمرین در عبادت و کوشش، در تشبیه در کرائم اخلاق، او را به عالم قدس و طهارت اشراف می بخشد و آنچه نادیدنی است آن بیند و همین است معنای سیرو سلوک الی الله تعالی که استقرار قوانین عدالت آفرین اسلام در جامعه و حاکمیت آن طریق و مقدمه برای این سیرو سلوک است و لفظ «سبیل الله» که حدود شصت بار در قرآن آمده است، همین استقرار حاکمیت قوانین اجتماعی عدالت آفرین اسلام است که جاده ایست هموار و مأمون از راهزنان عقائد، و پاک سازی شده از هر فتنه، و در اختیار رهروان الی الله تعالی است.

اینکه گفته شده است: «سبیل الله» راه خلق است، سخنی است که لفظ «سبیل الله» بر افتراء بودن آن گواه است، مضافاً بر آن، کائنالی است برای جریان پاره ای از افکار الحادی، و چنین توجیهی، همانا رقم مغلطه بر دفتر دانش زدن، و سرحق باورق شعبده ملحق کردن است.

و آنکه آن بزرگ مرد الهی فرموده: «سبیل الله» راهی است که از میان خلق می گذرد مرادشان همین است که گفتم و گرنه نمی توان پذیرفت که «سبیل الله» راهی است که از میان خلق می گذرد و مردم در حواشی و اطراف آن پرسه می زنند، بلکه مراد آن معلم کبیر - جزاه الله عن الاسلام و اهله احسن الجزاء - همین است که «سبیل الله» راهی است که از میان مردم و در دسترس آنها، به مقصد الله می گذرد، و پارسایان و عابدان و عارفان در متن آن طی مراحل می کنند، و به نهایت و غایات متناسب با وجهه خویش واصل می گردند: «ولکل وجهه هو مولها» (سوره بقره - آیه ۱۲۸).

### تقوی بر مبنای اجتماع

و البته معلوم است که عنصر علم و اعتقاد حق، اهم امور و اشرف و افضل عناصر دین است ولی اسلام آنچه در باره عنصر عمل، اهتمام می ورزد که گونشی اصالت از آن عمل است و اهم اعمال را اصلاح شئون جامعه اعلان فرموده، و احکام و تشریعاتش مانند نماز و حج و جهاد و انفاق و به یک کلام، تقوای دینی را بر مبنای اجتماع بنا نهاده است، و برای محافظت این اساس، مضافاً به الزام حکومت در حفظ آن و مضافاً به فریضة دعوت به خیر و امر بمعروف و نهی از منکر که وظیفه هر فرد است، هدف مجتمع اسلامی را که سعادت حقیقی و وصول به «الله» است، همچون رایتی برافراشته نصب العین قرار داده است و این رقیب الهی است که از طریق باطن هماهنگ با

حکومت و ائمت داعی الی الخیر و امر بمعروف و ناهی از منکر حافظ این اسامند.

اعجاب انگیز آنکه صعود کلم طیب و اعتقاد حق را بسوی «الله» در گرو عمل صالح که در پرتو جامعه صالح، امکان پذیر است، ابلاغ فرموده اند: «الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح برفعه» (فاطر - آیه ۱۰).

بنابراین: «استقرار قوانین اجتماعی اسلام و حاکمیت آن در جامعه، طریق و مقدمه است برای شکوفائی احکام عبادت و امکان اکتساب مکارم اخلاق و سلوک و سیر الی الله تعالی، چنانکه شکوفائی احکام عبادت و مکارم اخلاق نیز مقدمه است برای شکوفائی معارف حقه».

نتیجه مهم این بیان، این است که کمترین اختلال به قوانین اجتماعی اسلام، موجب خلل در عبادات است و نهایتاً به نفوذ خلل در امر معارف حقه می گردد، چنانکه تجربه تلخ نیز مؤید این استنتاج است و نگاهی تحلیلی به علل انحطاط مسلمین به خوبی روشن می کند که علة العلل آن، خلل در حاکمیت قوانین اجتماعی اسلام بوده و مشولان امور اسلام با مسامحه اسف انگیز از کنار آن می گذشتند و بدنیاال آن شعائر دین و عبادات رو به ضعف نهاده و مآلاً حقایق معارف مورد تحریف و تشویه گردید به نحوی که از مراکز علمی بیرون رانده شد، و در ردیف اساطیر و جادو قرار گرفت!

باری! ترقیب و سازمندی بین حقایق معارف و عبادات و مکارم اخلاق و قوانین اجتماعی موجب گردید که قرآن مجید نخست با اسلوب بیان مخصوص بخود، حقایق معارف، از توحید خداوند متعال و بی همتائی و اوصاف جمال و جلال و ویژگی او در تدبیر امور و اوساط فیض از مکان غیب و امثال آنها را به انسان تعلیم دهد، سپس موقعیت او را در مستوای آفرینش تفسیح کند که او صفوه و گزیده مخلوقات است و اجزاء اساسی جوهر خلافت و گوهر ولایت را در وجودش دقین ساخته، که استخراج آن و ترکیبش به صورت گوهر ناب و کامل در اختیار او است، و علی ای حال او با سیر اضطراری بسوی پروردگارش شتابان است: «انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» و نهایت سیرش ایما الی جنبه ایما الی نار.

و برای وی اعمال سعادت آفرین و افعال و اخلاق شقاوت انگیز را تبیین نمود و ارتباط احکام عبادت و کرائم اخلاق و قوانین اجتماعی را با حقایق معارف، با بهترین اسلوب بیانی، بیان فرمود.

و حاصل آنکه روشن ساخت که برای ظواهر قوانین و احکام عبادات اگر چه وضعی و اعتباری است ولی در باطن سیر و سلوک به کمال مطلق «الله» و وصول به معارف حقه و سعادت جاودانه است.



«در آن زمین الهی در اجتماع بشر»  
 «و در آن روزی که انکسار سینه با عجایب میسر آید»

«بسیار در دهانه و گشاید و گشاید و گشاید»  
 «و در آن روزی که عجایب میسر آید»

### حواس، کلید معلومات است

و بدیهی است که مخاطبین مقصود به افهام در این خطابات قرآن، قاطبه مردمند و بدون استثناء در همه شرایع الهی چنین بوده که طرف خطاب پیمبران صلوات الله علیهم در مقام تبلیغ رسالات الله تعالی، همه مردم بوده اند که تفاهم مقاصد و القاء معانی بهمندیدگر در بین آنان از طریق معلومات ذهنی که در طول زندگی دستجمعی و تعاونی، تحصیل نموده اند، صورت می گیرد و معانی القاء شده و مصنوعات را به کمک معلومات از پیش تهیه شده، تفسیر و توجیه می کنند و ارزش شناخت به آنها می دهند، و باید دانست که کلید ابواب همه معلومات کلی و جزئی، حواس است چه نفس انسانی، جملگی مبادی تصویری و تصدیقی را بوسیله حواس اکتساب می نماید مثلاً:

هنگامیکه با یکی از حواس چون باصره، صورت محسوس از محسوسات را ادراک کند صورتی مساوی صورت مفروض در خیال او ترسیم می شود که بعد از غیبت آن محسوس، در ذهن وی حضور دارد و همچنین با دیگر حواس صور محسوسه متناسب با هر یک را ادراک و در حافظه که خزینه خیال است پایگانی می کند، سپس در آنها دخل و تصرف می نماید و با مقایساتی، عوارض آنها را از ذاتیات متمایز ساخته و عرض عام را از خاص جدا نموده و ذاتیات مشترکه را از فصول خاصه ممتاز می کند و به حمل اولی ذاتی و فرق آنها را با حمل شایع صناعتی دست می یابد و دهها معانی معقول را اکتساب می کند که تفصیل آنها را از محل مربوط خصوصاً کتاب برهان باید مطالبه نمود، و جمله پر عمق «من فقد حساً فقد فقد علماً» که از معلم اول ارسطو حکایت شده، به همین معنای نامتناهی الابعاد اشارت دارد.

و مقصود ما به این اشارت، این است که معانی و مقاصد شناخته شده برای هر ذهنی بدون استثناء همانا معانی و مقاصد محسوسه است که طبعاً از راه حواس، پایه های اساسی معلومات ذهنی هر انسانی را تشکیل می دهد و مقیاس و میزان ارزشهای معرفتی است.

### انگیزه اختراع الفاظ

و آنجا که انسان بحکم اضطرار بمعیشت دستجمعی، نیازمند به محاوره و تبادل مقاصد بوده ناگزیر شد، با الهام خداوند عزوجل،

الفاظ را در طول زندگی اجتماعی خود اختراع نماید و بازاء همان معانی و مقاصد محسوسه وضع کنند تا به این وسیله تفاهم مقاصد بینشان ممکن گردد.

پس الفاظ موضوعه در ابتداء بمقتضای حاجت طبیعی نوعاً بازاء معانی محسوسه بخاطر تفاهم مقاصد، اختراع و قرار داده شده اند و بعداً با عنایت و متناسبتی بمعانی معقوله تسری داده شده و در آنها استعمال گردیده اند، و معذک اکثر اقشار مردم در مقام محاوره و تخاطب، همان معانی محسوسه را از آن الفاظ می فهمند، و درک معانی معقوله و منزّه از ماده و عوارض آن برای کثیری از آنان ممنوع است مثلاً:

درک توحید مبدء تعالی بمعنی شایسته اش که مقس از کم و کیف و زمان و مکان و وضع و تغییر و آنکه بی همتا و منزّه از جسم و جسمانیات است، نه برون عالم و نه درون عالم است و هم خارج و هم داخل عالم است و اشاره بسوی وی محال است و نظائر این صفات، برای قشر عظیمی از مردم غیر ممکن است و القاء این معنی با این عربیاتی، بقاطبه مردم غرق در محسوسات، عناد انگیز است، و بسا که بمقابله با ایمان بچنین توحیدی برمی خیزند، چون مبدء چشائی در پندار آنان ممنوع الوجود است، و طائفه مخصوصی هستند که با مجاهدات نفسانی یا ریاضتهای علمی، حائز توفیق ادراک معانی لطیفه شهوداً یا علماً گردیده اند.

از این رو، مردم در ادراک معانی خارج از حوزه حس شدیداً متفاوت و مختلفند و این زیربنای معلومات از یک طرف و اختلاف ظروف ادراکات مردم از طرف دیگر مضافاً به واقعیت تنزیل و تاویل قرآن عظیم - که قبلاً روشن نمودیم - موجب گردید که قرآن شریف مشتمل بر متشابهات شود و در عرضه مسائل الهی و معارف ربوبی براقشار مردم، اسلوبی را مراعات کند که تصویر آن مسائل و معارف در آن اسلوب، متناسب با سطح ادراکاتشان باشد که اجمالاً شناخت آن حقائق برایشان میسر شود اگر چه مساختی بین حقائق مزبور و بین معلومات از پیش تهیه شده آنها که میزان ارزش شناخت است، وجود ندارد ولی همان تناسب که گفتیم موجب معرفت اجمالی بمعارف حقّه می شود، نظیر توزین اجناس بوسیله سنگ و ترازو که بین اجناس و وسیله توزین سنخیت نیست ولی تناسب بین آنها موجود است که عمل توزین با آن انجام می پذیرد.

و چون بیان تشبیهی و تمثیلی مزبور در القاء معارف و مسائل ربوبی مستلزم یکی از این دو محذور بوده است: یا مخاطبهای به این خطابات، در تلقی معارف، بمصادیق محسوسه که مأنوس اذهان آنها است جمود می نمودند و در اینصورت نه فقط هدایتی انجام نگرفته بلکه تقلیس و اضلال انجام پذیرفته و مردمی ساده اندیش را با تقلیس بیانی بورطه شرک و خلود در عذاب گرفتار کرده اند، زیرا آنها از مشابهات و بیانات تمثیلی مانند «الرحمن علی العرش استوی» و «جاء ریک» و «بیقی وجه ریک» و «باتی ریک» و «یدالله فوق ایدیهم» و «هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام» و نظائر آنها براساس معلومات ذهنی از پیش تهیه شده که معیاس و معیار ارزش معرفتی آنها است، همان مصادیق محسوسه را «العیاذ بالله» ممکن است تلقی کنند و برآن جمود ورزند که نظیر این امثال و تمثیلات در ادعیه، فوق حد احصاء و آمار است.

و یا در صورت عدم جمود در مرتبه محسوسات، و توفیق تعریه لباس تشبیه و تمثیل از اندام معانی مقصوده و اشراف بر آنها، هیچگونه تضمینی در اینصورت برای مأمون بودن از فزونی و کاستی وجود نداشت، و باز مقصد قرآن که هدایت و ایصال الی الله عزوجل بوده انجام نگرفته، بلکه همانطور که در محذور اول گفتیم، بجای

هدایت، اضلال و تقلیس انجام پذیرفته است و در هر دو صورت، نفوس ساده ای را که از نقوش اعوجاج بریء بوده اند و برحمت خداوند متعال نزدیکتر، با این اسلوب بیانی در معرض شقاوت قرار داده اند، چنانکه گفته اند: «البلاهة ادنی الی الخلاص من فطانة تترأء» یعنی ابلهان ساده اندیش بخلاص نزدیکترند از مردمان زیرک و هشیاری که بغایت نرسیده اند، و این چنینند مردمی که در حوزه هدایت واقع نشده اند و حجت الهی بر آنان تمامیت نیافته، بعنایات الهی نزدیکتر از مردمی که در چنین حوزه ای قرار گرفتند ولی اسلوب بیانی سبب گمراهی و ضلال آنان گردیده باشد.

لزوم این محذورات باعث گردید که اولاً قرآن عزیز، آن معارف دقیقه را در اسلوبهای تمثیلی ریخته تا با این اختلاف روشن شود که این بیانات، تمثیلاتی بیش نبوده و حقایق محشله، وراء معانی محسوسه متبادر از الفاظ است و ثانیاً همان معارف گاهاً با اسلوبهای تشریحی محکم بیان نماید تا آن خصوصیتی که باید الغاء شود، از بیانات تمثیلی و مشابهات الغاء گردد: «منه آیات محکمات هن ام الكتاب و آخر مشابهات» صدق الله العلی العظیم.

ادامه دارد



قسمتی از وصیتنامه پاسدار شهید مهدی داودی

خداوندا! این عیال عاشقان سینه چاکه کیانند؟! این پسا برهنگان انقلاب ساز، این یادآوران لشکریان صدواسلام، این حماسه آفرینان صحنه پیکار، اینان کیستند که روح خدا و اسوه ایمان آرزومی کنند که: «ای کاش من هم یک پاسدار بودم»؟ آری! اینان پاسدارند: پاسدار حساسه هماره جاوید شهیدان، پاسدار صبح صادق در پیروز قبیله جلاخان اینان

فرزندان خلف و شکوفه های رونده از من انقلابند. اینان اساتیدی است از هوای نفس و مؤمنان تشنه نزال شهادتند. اینان مریدند حسین «ع» را، آن سرور پاک شهیدان آن عاشق همیشه شاهد که آموخت معنای واژه ایثار را. و این است که کفیا در مقابل عظمت این گلهای سرخ انقلاب اسلامی و کبوتران خونین یاد چیه هاه، مات و مظهر مانده و خون این یاوران حسین «ع» است که پشت مستکبران را شکسته است...

پدر و مامان عزیزم: این عزیزان، رزمنده گان الهی هستند که خلد و صدف بهشت را به آنها داده و آنها نیز سعی می کنند که برای رسیدن به آن تزیین کوشی دریغ نکنند چنانکه حضرت علی «ع» در نهج البلاغه می فرماید: ای رزمندگان راه الله، بدانید که بهشت زیر سایه سلاحها است و امروز هنگام آزمایش لیاقتها است... از خدای بزرگ می خواهیم که مرا به راه راست، به راهی که خودش دوست دارد تا بنده اش در آن راه قدم بردارد، هدایت کند.

مولای مهربانم! از باده وصلت مستم کن، از خودبیت خود نیستم کرده و به خودت هستم کن، مرا از پیشگاه مران و از عنایت و لطف

محروم منما. این عبد ذلیل و بنده علیل آرزویی جز رسیدن به مغفرت و بخشایش تو نداشته و میلی جز پرواز به کویت ندارد. این مرغ نواخوان وبال و پرشکسته را از قفس مظالم نفس و شیطان آزاد فرما و در هوای عشق و محبت قرارش ده و اجازت فرما در بوستان کویت به پرواز آید و به ثنا خوانی تو مشغول باشد.

خداوندا! به راه بند گیم بدان. از زشتیها دورم کن و به حسنات اخلاصم یارای. قلبم را به نورت روشن ساز. شرار عشقت را در دلم بیفروز. سینه ام را بسوزان محبتت را نصیب کن. و فقیر سراپا تقصیر و همه عجز و نیاز را «نظری کن و شریکترین دشمن یعنی هوای نفس را از ساحت زندگی ام دور فرما.

خداوندا! راه بند گان پاک باخست را به من بنمای و شناخت عاشقان سراپا از دست داده ات را نصیبم کن.